

باید برخاست برای ساخت جامعه صالح

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور

اصل دین ای بنده ذهن روشن کردن است - دوزخ است ذهنی که بسته، تاریک، بی روزن است

باید از تاریکی به سوی نور رفت - «خودمهری» تاریک، «جهانمهری» روشن است

ان الله یامر بالعدل والاحسان

بنام خداوند وجدان و عقل - که فرمان دهد مردمان را به عدل

مدیرار «جهانمهر» باشد به عزم - جهان می‌شود چون بهشت پر ز بزم

پیامبر «جهانمهر» بود چون خدا - جهانمهری او بود از خدا

حکمرانی هست با صالحان - صالحان هستند جهانمهر چون پیغمبران

غیر راه مستقیم و مهربانی در جهان - نیست راهی بهتر برای این جهان

امر به معروف باید در جهان - تا جهانمهر گردند مردم چون پیغمبران

هیچ انقلابی نبوده که بدون انگیزه عدالت اجتماعی (سوسیالیسم) و اصلاحات سیاسی و اقتصادی در تاریخ روی داده باشد. حتی انقلاب های دینی و اخلاقی (فرهنگی) صالحان و پیامبران چنین بوده است. انقلاب اول ایران (۱۳۵۷) به رهبری امام خمینی ره اگرچه نامش انقلاب اسلامی بود ولی فاقد انگیزه های عدالت خواهانه و اصلاحات اقتصادی مشخص بود. لذا خیلی زود به یک جریان لیبرالیستی صرفاً سیاسی و فرهنگی و با راهبرد «مهرطلبی» و «هرکس بدنبال منافع خود» تبدیل و با مشکلات فراوانی از جمله تورم سالانه بیش از ۴۰ درصد روبرو شد که به نتیجه مطلوب نرسید و ناکام ماند. اما انقلاب (گام) دوم ایران به رهبری آقای شهید ایران ره با توجه به این غفلت و آسیب در گام نخست، در گام دوم با راهبرد «وطن دوستی» و «همه بدنبال منافع و مصالح ملی» و توسعه خدمات عمومی (وطن دوستی و جهانمهری) برای مردم تعریف، تبیین و ادامه یافت. در این راستا اکنون وظیفه اصلی دولت تامین امنیت ملی، عدالت اجتماعی و نیز کنترل سلامت اقتصاد کشور تعیین شده و مخصوصاً اصلاحات اقتصادی و تامین معیشت مردم در اولویت قرار گرفته است. انشاءالله در این راهبرد صادق باشیم و خالصانه خدمت نماییم تا به نتیجه مطلوب برسیم.

<http://iran.somee.com>

تاریخ و روابط اجتماعی انسانها

تاریخ را که از بالا نگاه می‌کنی از همان ابتدا انسانها در دو صف متضاد ظلم و مهربانی در مقابل یکدیگر بوده اند. «قابیل» در صف و جبهه «ظلم» و «هابیل» در صف و جبهه «مهربانی» قرار گرفت. امروز هم در امتداد تاریخ هنوز «جبهه قابیلیان» و «جبهه هابیلیان» ولی با اسم و رسم جدید و مدرن (لیبرالیسم و سوسیالیسم) در مقابل هم قرار دارند. قابیلیان در جبهه ظلم و لیبرالیسم و هابیلیان در جبهه مهربانی، احسان و نیکوکاری و سوسیالیسم قرار دارند. و مدیران کشورها نیز هر کدام در یک طرف از این دو جبهه قرار دارند. جمهوری اسلامی ایران نیز از سال ۱۳۵۷ که با انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید در جبهه «عدالت و مهربانی» قرار گرفت و مطابق قرآن «ان الله یامر بالعدل والاحسان» این صف بندی تاریخی را شفاف تر از گذشته نمایان کرد. خط «عدالت» و قوانین متعادل می تواند این دو جبهه را از هم جدا کند و یا وجه مشترک روابط نه ظلم و نه مهربانی بین این دو جبهه متخاصم انسانها و توقف خصومت ها باشد. دنیا یک پازل جورچین است، جورچینی بنام «عدالت» و مشارکت و مسولیت پذیری. کشورها و سازمان ها هر کدام مسولیت دارند که جایگاه و مسولیت خود را پیدا کنند و جای گذاری نمایند تا پازل و جایاب جهان تکمیل درست شود و جهان به ثبات و صلح و آرامش برسد. اما آیا کشور ها و سازمان ها این مسولیت و مشارکت را پذیرفته و به مسولیت خود عمل می کنند ؟ خیر، اتفاقاً برعکس است. کشور های غربی خصوصاً آمریکا و اسرائیل سعی می کنند قطعات پازلی را که کشور ها و سازمانهای دیگر با زحمت زیاد آن را جور

کرده اند بهم بریزند. آیا سازمان ملل متحد این توانایی را دارد که به کشورها کمک کند تا «پازل عدالت» خود را بچینند و از خرابکاری و مزاحمت کشورهای خرابکار جلوگیری کند؟

روان‌شناسی اجتماعی

اگر خواهی که مردم را خوب شناسی - به ذهن بپر که اول ذهن را باید شناسی
روان‌شناسی اجتماعی یا مردم‌شناسی اجتماعی با روان‌شناسی فردی تفاوت اساسی دارد. روان‌شناسی فردی به بررسی علمی و تخصصی رفتار، شخصیت و اختلالات روانی افراد می‌پردازد؛ از جمله اینکه چرا برخی افراد دچار بیماری‌های روانی می‌شوند یا به خودکشی روی می‌آورند. در این حوزه مطالعه و پژوهش تخصصی نداشته‌ام و از این‌رو نظری ارائه نمی‌کنم.

اما در حوزه روان‌شناسی اجتماعی، که به مطالعه رفتار انسان‌ها در بستر جامعه و روابط اجتماعی می‌پردازد، سال‌ها مطالعه، پژوهش و تجربه شخصی داشته‌ام و بر همین اساس دیدگاه خود را بیان می‌کنم.
به نظر من، قرآن کریم در سوره حمد تصویری کلی و روشن از جامعه انسانی ارائه می‌دهد. این سوره از دو بخش تشکیل شده است. در بخش نخست، خداوند متعال با صفاتی همچون پروردگار جهانیان، رحمان، رحیم و مالک روز جزا ستوده می‌شود. در بخش دوم، انسان از خداوند درخواست هدایت می‌کند و جامعه انسانی به سه گروه کلی تقسیم می‌شود:

۱. **صالحان**؛ کسانی که به خدای یکتا (وجدان عمومی تاریخ) ایمان دارند و در «صراط مستقیم» قرار دارند و مشمول نعم الهی هستند (الذین انعمت علیهم). **صالح یا سوسیالیست برای خدماتی که به جامعه می‌دهد**
دستمزد دریافت نمی‌کند. برای اینکه فرق یک مدیر صالح از غیرصالح را بدانیم. پیشنهاد من به دولت آقای پزشک‌یان این بود که وزرا و مسئولان درجه اول کشور اگر صالح باشند نباید حقوق ماهیانه شان از میانگین حقوق کارمندان دولت بیشتر باشد. چرا که حضرت علی که از اولین صالحان جهان اسلام بودند حقوق خود را کمتر از میانگین دیگر حقوق‌بگیران بیت المال قرار دادند.

۲. **ظالمان**؛ کسانی که مورد خشم الهی قرار گرفته‌اند (المغضوب علیهم).

۳. **گمراهان**؛ کسانی که از راه درست منحرف شده‌اند (الضالین).

در آیات پایانی سوره حمد، انسان از خداوند چنین درخواست می‌کند:

«اهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت علیهم، غیر المغضوب علیهم، و لا الضالین»

از نگاه من، «صراط مستقیم» به معنای شیوه‌ای از زندگی صالحانه، عادلانه و مبتنی بر خدمت به جامعه است.

نخست، صالحان: این گروه کسانی هستند که خدمت به مردم و پیشرفت جامعه را وظیفه الهی و جلوه‌ای از بندگی خدا می‌دانند. آنان با روحیه ایثار و مسئولیت‌پذیری برای آبادانی کشور و رفاه مردم تلاش می‌کنند و انگیزه اصلی آنان خدمت است، نه کسب ثروت و منفعت شخصی. اگر مزدی نیز دریافت کنند مزد حداقلی و کاملاً عادلانه است.

دوم، ظالمان: این گروه کسانی هستند که در طلب ثروت، قدرت یا منافع شخصی دچار افراط می‌شوند و برای رسیدن به اهداف خود ممکن است حقوق دیگران را نادیده بگیرند یا مرتکب ظلم و تخلف شوند. ویژگی اصلی آنان ترجیح منافع شخصی بر عدالت و حقوق عمومی است.

سوم، گمراهان: این گروه میان دو مسیر یادشده سرگردان‌اند. آنان یا شناخت روشنی از راه صالحان ندارند، یا اراده و انگیزه لازم برای انتخاب آن را در خود ایجاد نکرده‌اند. از این‌رو، گاه به صالحان و گاه به ظالمان گرایش پیدا می‌کنند و رفتارشان بیش از آنکه بر پایه یک نظام ارزشی ثابت باشد، تحت تأثیر منافع، شرایط یا ملاحظات روز قرار می‌گیرد. برخی نیز نسبت به این دو مسیر بی‌تفاوت می‌مانند و نمی‌توانند با اطمینان راه زندگی خود را بر اساس یکی از این دو الگو انتخاب کنند.

ذهن شگفت‌انگیز، هویت‌ساز

ذهن را باید پر کرد از خدای - هیچ جای خالی برای غیرمگذار
 گر تو یک گوشه و اگذاری به رقیب - پر کند او کل ذهنت با فریب
 تا توانی پر کن ذهن از نقش دوست - از کوزه همان برون تراود که در اوست
 چون پیامبر پر کرد ذهنش از خدای - پس به وقتش باز آمد حقایق زان همای
 نیست غیر نور آدم را خورش - از جز آن جان نیابد پرورش (مولانا)
 الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور... (سوره بقره)
اصل دین ای بنده ذهن روشن کردن است - دوزخ است ذهنی که تاریک، بسته، بی روزن است
باید از تاریکی به سوی نور رفت - «منخواهی» تاریک، «جمع خواهی» روشن است
 خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد.
 می‌توان گفت یکی از مهمترین کارکردهای دین، روشن کردن ذهن انسان و بیرون آوردن او از تاریکی‌های
 فکری است. ذهن بسته، متعصب و بی‌روزن، برای انسان همچون دوزخ است؛ زیرا انسان در آن راهی برای
 دیدن حقیقت و عبور از محدودیت‌های فکری خود پیدا نمی‌کند.
اصل حرکت انسان در این جهان حرکت از تاریکی به سوی نور است.
 از این منظر، «منخواهی» و خودمحوری، ذهن را تاریک می‌سازد؛ در حالی که «جمع‌خواهی»،
 دیگرخواهی و توجه به خیر عمومی، ذهن را روشن و گسترده می‌کند.

ذهن؛ سازنده تصویر و هویت

انسان هنگامی که وارد جهان می‌شود، زندگی خود را با ذهنی آغاز می‌کند که هنوز بسیاری از تصاویر و
 مفاهیم آن شکل نگرفته است. این ذهن به تدریج از طریق حواس پنج‌گانه، خانواده، جامعه، آموزش و تجربه،
 جهان پیرامون خود را می‌شناسد و در درون خود تصویرهایی از «خود» و «دیگران» می‌سازد.
 در این فرایند، انسان هویتی ذهنی به نام «من» ایجاد می‌کند. این «من» از طریق ارتباط با محیط و انسان‌های
 دیگر، خود را تعریف و تقویت می‌کند. انسان به‌طور طبیعی به این «من» علاقه‌مند است و تلاش می‌کند آن را
 حفظ، تقویت و برتر کند. گاهی حتی ممکن است تصویری که از «من» ساخته است، آن‌چنان برای او مقدس
 شود که نام خدا را نیز بر آن بگذارد و برای اثبات برتری آن با دیگران رقابت کند.
 اما انسان با عبور از دوران کودکی و خامی، و با افزایش تجربه و آموزش، به تدریج درمی‌یابد که این
 شخصیت ذهنی دارای ضعف‌ها، محدودیت‌ها و نقص‌های فراوانی است و اگر بخواهد صرفاً بر اساس
 خواسته‌های «من» زندگی کند، نمی‌تواند یک زندگی سالم و عادلانه اجتماعی داشته باشد.
 از اینجا مرحله مهم‌تری از رشد انسان آغاز می‌شود: اصلاح و تربیت «من».

خروج از «من» به «وجدان عمومی»

برخی انسان‌ها با دقت بیشتری به اصلاح شخصیت خود می‌پردازند. آنان از آموزش‌های پیامبران، اندیشمندان
 و انسان‌های بزرگ بهره می‌گیرند و صفاتی مانند جوانمردی، رحمت، مروت، گذشت و عدالت‌خواهی را در
 خود تقویت می‌کنند. در این مرحله، انسان از «خودخواهی» فاصله گرفته و به مفهوم بزرگ‌تری می‌رسد که
 می‌توان آن را «وجدان عمومی» نامید؛ یعنی انسان دیگر فقط خود و منافع شخصی خود را نمی‌بیند، بلکه خود
 را بخشی از یک جامعه و یک کل بزرگتر می‌داند. چنین انسانی را می‌توان **انسان صالح** نامید.
 صالح کسی است که به عدالت و حق برابری انسان‌ها در برخورداری از منابع و مواهب زندگی ایمان دارد و
 بطور جدی به آن عمل می‌کند. او به مدیریت عادلانه جامعه اهمیت می‌دهد و در جایی که لازم باشد، از بخشی
 از حقوق و منافع شخصی خود می‌گذرد تا دیگران نیز بتوانند از حقوق طبیعی خود برخوردار شوند.
 بنابراین، می‌توان گفت یکی از نشانه‌های رشد انسان، **حرکت از «من» به «ما»** و از خودخواهی به خیر
 عمومی است.

انسان؛ موجودی ذهن زده

انسان را شاید بتوان ذهن زده ترین موجود جهان دانست. همان گونه که ماهی در آب زندگی می کند، انسان نیز در ذهن و افکار خود زندگی می کند. او نه تنها جهان مادی، بلکه گذشته، آینده، خدا، شیطان، عدالت، ظلم، خیر، شر، عشق و نفرت را نیز در قالب مفاهیم ذهنی تجربه می کند. اما در میان انسان ها استثنائاتی وجود دارند: پیامبران و صالحان کسانی هستند که توانسته اند از اسارت «من» عبور کنند و ذهن خود را به سوی حقیقتی بزرگتر متوجه سازند. اینکار به قدری دشوار است که من فکر می کنم همه آدم ها با اخلاق و روحیه لیبرالیستی به دنیا می آیند اما پیامبران استثنائاً بدلیل نامعلومی ذاتاً سوسیالیست و صالح به دنیا می آیند. اما انسان معمولی هم می تواند آن قدر در مسیر رشد ذهنی و اخلاقی پیش برود که «من» و هویت فردی خود را در برابر حقیقتی بزرگتر قرار دهد و به جایگاه وجدان عمومی و خداخواهی و مردم دوستی نزدیک شود.

خدا و وجدان عمومی؛ سرچشمه توانمندی انسان

هنگامی که انسان خود را بخشی از یک حقیقت بزرگتر می بیند، ظرفیت های خلاقانه و اخلاقی او نیز می تواند شکوفا شود. در این حالت، انسان احساس می کند که از آن خداست و دیگران نیز از آن خدا هستند. این نگاه را می توان نوعی «مالکیت خدایی دوطرفه» دانست؛ یعنی انسان از یک سو خود را متعلق به خدا می داند و از سوی دیگر، دیگر انسان ها و جهان را نیز متعلق به خدا می بیند. بنابراین، دفاع از حقوق دیگران را نیز دفاع از حقیقتی می داند که خود را متعلق به آن می شمارد. در این نگاه، انسان دیگر خود را جزیره ای مستقل و جدا از دیگران نمی بیند، بلکه ذهن خود را جزئی از یک عقل و حقیقت بزرگتر می داند. مولانا نیز با تعبیر زیبایی میان این دو سطح از عقل تفاوت می گذارد: عقل جزوی گاه چیره، گاه نگون - عقل کلی ایمن از ریب المنون عقل جزئی ممکن است دچار خطا، غلبه نفس و تغییرات فراوان شود؛ اما عقل کلی، در نگاه عرفانی، به حقیقتی فراتر از این نوسانات متصل است.

ذهن؛ سرچشمه خیر و شر

ذهن انسان، با همه محدودیت هایش، منشأ بسیاری از بزرگترین اختراعات، اکتشافات و خلاقیت های تاریخ بشر بوده است. تقریباً هر اثر بزرگ انسانی، ابتدا در ذهن انسان شکل گرفته و سپس در جهان خارج تحقق یافته است. اما همین ذهن می تواند منشأ شر و تباهی نیز باشد. جنگ، ظلم، فریب، استثمار و بسیاری از رفتارهای نادرست نیز ابتدا در ذهن انسان شکل می گیرند. بنابراین، هم خیر و هم شر انسان از ذهن او برمی خیزد. یکی از مشکلات ذهن این است که می تواند افکار و هویت های متضاد را همزمان در خود جای دهد. انسان ممکن است در بخشی از ذهن خود یک نظام ارزشی داشته باشد و در بخش دیگری، نظامی کاملاً متفاوت و حتی متضاد با آن. به این ترتیب، ممکن است انسان در درون خود چند «قطب فکری» بسازد که هر کدام قانون و منطق خاص خود را دارند.

وقتی دین از اقتصاد جدا می شود

نمونه ای از این دوگانگی را می توان در زندگی اجتماعی مشاهده کرد. گاهی با افرادی روبه رو می شویم که در مسائل عبادی و دینی بسیار جدی هستند، به احکام دینی توجه دارند و خود را انسان مؤمنی می دانند؛ اما در فعالیت اقتصادی و اجتماعی، گاهی رفتارهایی انجام می دهند که با همان اصول اخلاقی و دینی سازگار نیست. اگر از آنان پرسیده شود: چگونه ممکن است انسان دینداری باشید، اما در بازار یا فعالیت اقتصادی خود رفتاری برخلاف عدالت انجام دهید؟ ممکن است پاسخ دهند:

«این دو موضوع چه ارتباطی با هم دارند؟ من در مسجد یک مؤمن هستم و در بازار یک بازاری. هرکدام دنیای خودش را دارد.»

این پاسخ نشان‌دهنده وجود یک ذهن دوقطبی است؛ ذهنی که برای بخش‌های مختلف زندگی، قوانین متفاوتی تعریف کرده و میان آنها ارتباطی برقرار نمی‌کند.

مشکل فقط در فرد نیست؛ گاهی ساختارهای فکری و تخصصی جامعه نیز چنین دوگانگی‌ای را بازتولید می‌کنند. برای مثال، ممکن است کارشناس اقتصادی درباره تورم، بانک، مالیات و بازار سخن بگوید، بدون آنکه ابعاد اخلاقی و عدالت‌خواهانه مسائل را در نظر بگیرد؛ و در مقابل، کارشناس دینی درباره اخلاق و احکام سخن بگوید، بدون آنکه آثار واقعی سیاست‌های اقتصادی بر زندگی مردم را بررسی کند. در حالی که دین، اقتصاد، سیاست، عدالت و زندگی اجتماعی، اجزای جدا از یکدیگر نیستند.

ذهن؛ کارخانه تولید افکار متضاد

از این منظر، می‌توان ذهن انسان را به کارخانه‌ای تشبیه کرد که دائماً در حال تولید فکر، باور، ارزش و تصمیم است. مشکل زمانی آغاز می‌شود که این افکار با یکدیگر هماهنگ نباشند و هر بخش ذهن، انسان را به سوی متفاوتی بکشاند.

در چنین شرایطی، ذهن به جای آنکه یک نظام یکپارچه بسازد، مجموعه‌ای از افکار متناقض تولید می‌کند که با یکدیگر درگیرند و گاه یکدیگر را خنثی می‌کنند.

به تعبیر دیگر، ذهن انسان می‌تواند پر از افکار باشد، اما از یکپارچگی تهی باشد.

در مقابل، در نگاه توحیدی، خداوند حقیقتی یکپارچه و بی‌نیاز است:

اللَّهِ الصَّمَدُ

انسان در ذهن خود می‌تواند از خدا تا شیطان، از عدالت تا ظلم و از خیر تا شر، انواع مفاهیم متضاد را بسازد. اما اگر قرار باشد ذهن انسان به سوی کمال حرکت کند، باید این پراکندگی و تناقض را کاهش دهد و به سوی یک نظام ارزشی منسجم حرکت کند. در این میان، عدالت می‌تواند یکی از مهم‌ترین معیارهای یکپارچه‌کننده ذهن باشد.

صالح؛ انسانی که عدالت را معیار قرار می‌دهد

صالح کسی است که «خدای ذهنی» او عدالت است. او نه تنها خودش نباید به دیگری ظلم کند، بلکه در برابر ظلم نیز بی‌تفاوت نمی‌ماند. اگر مظلومی حق خود را از دست داده باشد، انسان صالح تلاش می‌کند از او حمایت کند و زمینه بازگشت حق او را فراهم سازد. از این منظر، عدالت فقط یک توصیه اخلاقی فردی نیست؛ بلکه پذیرش مسئولیت اجتماعی و مشارکت است.

می‌توان گفت انسان صالح به نوعی «وکالت خودجوش» برای دفاع از حق مظلوم دارد و وکالتی که نه از روی منفعت شخصی بلکه از روی وجدان عمومی و عدالت سرچشمه می‌گیرد.

وکالت؛ دفاع از حق

در یک جامعه عادلانه، حرفه وکالت نیز باید در خدمت احقاق حق باشد. وکیل، در معنای اخلاقی و آرمانی خود، باید کسی باشد که از حقوق موکل خود در چارچوب قانون و عدالت دفاع می‌کند؛ نه اینکه صرفاً به دنبال پیروزی به هر قیمت باشد. از این منظر، میان وکالت و عدالت رابطه‌ای اساسی وجود دارد. همان‌گونه که قاضی باید به عدالت پایبند باشد، وکیل نیز باید در دفاع از موکل خود، اصول اخلاقی و قانونی را رعایت کند و نباید خود به ابزار ظلم و فریب تبدیل شود. بنابراین، مسئله اصلی فقط این نیست که انسان چه دینی دارد یا چه شغلی انجام می‌دهد؛ مسئله مهم‌تر این است که آیا ذهن او یکپارچه و عدالت‌محور است یا میان بخش‌های مختلف زندگی خود دیوار کشیده است.

دین حقیقی باید بتواند ذهن انسان را از این دوگانگی نجات دهد؛ به او کمک کند که عبادت، اخلاق، اقتصاد، سیاست، روابط اجتماعی و زندگی روزمره را در یک نظام معنایی منسجم ببیند. شاید معنای عمیق‌تر حرکت از «ظلمات به نور» نیز همین باشد:

عبور از خودخواهی به مردم خواهی، از پراکندگی به یکپارچگی، از جهل به آگاهی، از ظلم به عدالت و از «من» به «ما».

اصل دین ای بنده ذهن روشن کردن است - دوزخ است ذهنی که تاریک، بسته شد و بی روزن است باید از تاریکی به سوی نور رفت - «خودمهری» تاریک، «جهانمهری» روشن است

اسلام و سوسیالیسم (جهانمهری)

از آن زمان که دو مکتب بزرگ سیاسی - فلسفی غرب، یعنی لیبرالیسم (خودمهری و مهرطلبی) و سوسیالیسم (جهانمهری) را مطالعه کردم و با روند تاریخی تکامل اندیشه بشری آشنا شدم، اسلام را نیز بهتر شناختم و به آن علاقمند گردیدم. زیرا اسلام چیزی جز اخلاق و سیاست مردمی و جهانمهری نیست. هرگاه زندگی پیامبران، بزرگان تاریخ و اولیای الهی را مرور میکنیم، درمی یابیم که این بزرگواران خود از دانشمندان، فیلسوفان و جامعه شناسان برجسته روزگار خود بوده اند. از همین رو، ادیان الهی و به ویژه اسلام را همسو با مکتب سوسیالیسم (جهانمهری) و دارای اهداف اجتماعی مشترک با آن یافتیم و بیش از پیش به زندگی اسلامی علاقه مند شدم. اما افسوس که در گفتگو با بعضی اساتید حوزه های علمیه و علوم دینی کشورمان دریافتم که آنان غالباً اسلام را در چارچوب فکری لیبرالیسم (خودمهری و مهرطلبی) معرفی، تبیین و تفسیر میکنند. مکتب لیبرالیسم بر مبنای منیت (خودمهری و مهرطلبی) طراحی شده و به ظلم و نابرابری و رقابت و خصومت بین انسانها دامن می زند. **الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور** اصل دین ای بنده ذهن روشن کردن است - دوزخ است ذهنی که بسته، تاریک، بی روزن است جمله مردم دوست دارند خودمهری را ولی - کم کسی داند که خودمهری، ظلم است به کل

باید برخاست ، برای جامعه صالح (امام زمانی)

برای ساخت جامعه صالح ابتدا باید برای تربیت مدیران صالح اقدام نمود. مدیران صالح می توانند جامعه را طوری اداره کنند که مردم نسبت به انجام خدمت رایگان به جامعه و مردم جذب شوند و به مدیریت صالح (سوسیالیستی) جامعه کمک موثری نمایند. ان الله یامر بالعدل والاحسان مدیران چو بر عدل باشند و مهر - جهان می شود چون بهشت پر ز مهر و لذا بر مردم است که مبعوث شوند و برخیزند و صالحان را به وکالت و نمایندگی خود برای مدیریت کشورمان برگزینند. حتی ایرانیانی که دین را دوست ندارند و به اسلام اعتقادی به دین ندارند به «وجدان عمومی تاریخ» توجه کنند و صالحان را به وکالت برگزینند. و بر صالحان است که در جایگاه وکالت و نمایندگی مردم از کیان کشور عزیزمان صیانت و امنیت عمومی را برای مردم تامین و روابط و تعاملات اجتماعی و اقتصادی ما را به سلامت و صحت کنترل و مدیریت کنند. من اگر برخیزم ، تو اگر برخیزی ، همه بر می خیزند. من اگر بنشینم ، تو اگر بنشینی ، چه کسی برخیزد ؟